

در شعاع ولایت

رحیم نژادسلیم

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان

انسان کامل، آیینه تمام‌نمای حق و تجلی‌گاه او است، چشمه فیاض فیض نامتناهی در او جوشیدن گرفته و دریای انوار الهی در وی به تشعشع درآمده است. او مقصد و مقصود آفرینش، و جهان خلقت طفیلی هستی او است. گل سرسبد عالمیان جلوه‌گری می‌کند و جهان‌ها بدو نازش دارد. محبوب حق و سینه سینای ایزدی و طور تجلی سرمدی است. خورشید تابش و عرش بالش و مه‌بارش است و خورشیدها از نفسش می‌زاید و دم گرمش نافه‌گشا می‌آید. همه حقایق الهی در صورت انسان کامل ممثل گشته و وی عشق و عقل تجسم یافته است. انسان کامل جان جهان است و جهان پیکر او است. چنان‌که روح در مملکت تن، با قوای روحانی و جسمانی به تصرف و تدبیر می‌پردازد؛ انسان کامل نیز با اسمای الهی که در وی به ودیعه نهاده و فطرتش را با آن سرشته، مدبر و متصرف در جهان است. از آفاق روشن دلش شعشعه تجلیات حق به جهان فیضان می‌کند.

نقطه پیوند انسان کامل با خدای منان ولایت او است. برای اینکه این مطلب بهتر متجلی آید؛ لازم است مراتب حقیقت وجود از نظرگاه اهل کشف و ذوق نگاشته گردد.

مقام ذات و مرتبه احدیت

گردناری تو سپر واپس گریز
کز بریدن تیغ را نبود حیا

نکته‌ها چون تیغ پولادست تیز
پیش این الماس بی اسپر میا

(مولوی: ج ۱، ص ۴۳)

وجود از این حیث که وجود است، یعنی وجود صرف محض و ذاتِ بحت خالص که وجود مطلق نامیده می‌گردد، حق تعالی است و بجز او اصلاً وجودی نیست. موجود حقیقی جز عین وجود حق و هستی مطلق نیست. ذات، از حیث ذات، از همه اسما و صفات و نسب و اضافات مبرا است، و از همه اعتبارات و تعینات و قیود، حتی از قید اطلاق، منزّه است. و کثرات در او مضمحل و مستهلک است. همه شئون الهی در وحدت ذات، اندراج دارد. به قول صاحب نظران متأخر، حقیقت وجود در این مرتبه، لابلشرط مقسمی است. حضرت حق، در مقام ذات در کمال عز خود مستغرق است و غنای مطلق دارد. و غنای مطلق لازمه کمال ذاتی است و حق تعالی از این حیث، از وجود همه موجودات مستغنی است. چنانکه مصحف عزیز بیانگر است: «إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (عنکبوت ۶/۲۹).

دامان غنای عشق پاک آمد پاک ز آلودگی نسیان با مشتی خاک
چون جلوه‌گر و نظارگی جمله خود است گرما و تو در میان نباشیم چه باک

و واجب ز وجود نیک و بد مستغنی است واحد ز مراتب عدد مستغنی است
در خود همه را چو جاودان می‌بیند از دیدنشان برون ز خود مستغنی است

(جامی)

کثرات و تعینات، جملگی شئون الهی اند و در وحدت ذات اضمحلال و اندماج دارند. اندراج آنها در ذات، همانند اندراج لازمها در ملزومات خود است؛ نه اندراج اجزاء در کل، و نه اندراج مظلوف در ظرف. منظور از نهفتگی و اندماج آنها در ذات، بودنشان است؛ به طوری که از قوه به فعل نیامده باشند، مانند اندراج نصفیت و ثلثیت و ربعیت در واحد عددی، پیش از آنکه جزو اثنین یا ثلاثه یا اربعه جلوه کند. نسب و اعتبارات را که شئون ذاتی و مندرج در ذات اند؛ حروف عالیات نامند.

در عرف عرفا و لسان اهل معرفت، از مقام ذات با مصطلحات گوناگون تعبیر می‌رود. مقام ذات را غیب مطلق، هویت غیبیه، هویت مطلقه، مقام لا اسم له و لا رسم له، عنقاء مُغرب، کنز مخفی، حقیقه الحقایق، غیب الغیوب، مقام جمع الجمع، مرتبه عمائیه، مقام احدیت نامند. معرفت کنه ذات به هیچ کس دست نمی‌دهد، حتی دست انبیا و اولیا از آن مقام کوتاه است. عقاب بلند پرواز عقل و اندیشه توان بال‌گشایی در این بیکرانگی را ندارد و سخت عاجز و مستأصل است. طایر اوهام و افهام در این مقام، بال و پر سوخته است. کنه ذات را جز خود ذات نمی‌شناسد.

جهان متفق بر الهیتش فرومانده از کنه ماهیتش
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
در این ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدا نشد تخته‌یی بر کنار

(سعدی)

عنقا شکار کس نشود دام بازچین کاینجا همیشه باد به دست است دام را

※

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

(حافظ)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی

در خلوت بی‌نشانی

پیامبر (ص) فرمود: «کان الله و لم یکن معه شیء» (خدا بود و چیزی با او نبود). بعضی از عرفا گویند: «و الآن کما کان» (هم اکنون نیز چنین است یا چنان‌که بود؛ هست). عبدالرحمن جامی، عارف و شاعر و عالم نامی، خلوت بی‌نشانی را در اشعارش چنین نقشبندی می‌کند:

در آن خلوت که هستی بی‌نشان بود به‌کنج نیستی عالم نهان بود
وجودی بود از نقش دویی دور ز گفت‌وگوی مسایی و تویی دور
وجود مطلق از قید مظاهر به‌نور خویش هم بر خویش ظاهر
دل‌آرا شاهدهی در حجله غیب مبرا دامنش از تهمت و عیب
نه با آینه رویش در میانه نه زلفش را کشیده دست‌شانه
صبا از طره‌اش نگسسته تاری ندیده چشمش از سرمه غباری

نگشته با گلش همسایه سنبل	نسیسته سبزه‌اش پیرایه گل
رخش ساده ز هر خطی و خالی	ندیده هیچ چشمی زو خیالی
نوی دلبری با خویش می‌ساخت	قمار عاشقی با خویش می‌باخت

ملا محمد علی، متخلص به «مغنی» و معروف به حکیم هیدجی، علاوه بر اثری فلسفی که تعلیقاتی بر منظومه حکیم سبزواری است، دیوانی از خود باقی نهاده که مشتمل بر اشعار فارسی، عربی و ترکی او است. او در قطعه شعری ترکی، در قالب مثنوی، خلوت بی‌نشانی را عارفانه به تصویر می‌کشد و پر لطافت و ظرافت آجین به نگارگری می‌پردازد. که ترجمه آن در ذیل مرتسم می‌گردد: «آن شاهد رعنا پیش از آنکه آرایش کند، تنها نشسته و پرده را کشیده بود، (حضرت حق در مقام ذات، در کمال عزت و جلال خود و در هویب غیب، استغراق دارد) نه جایی نامی از وی می‌رفت و نه سخنش بر سر زبان‌ها افتاده بود. عشق و عاشق و معشوق، خود ذات بود.» کثرات، نمودار نبودند و همه چیز در ذات، اضمحلال داشتند. حکم ظهور در بطون و واحدیت در احدیت نهفته بود؛ هر دو در سطوت وحدت محو و مستتر بودند؛ پای عینیت و غیریت و اسم و رسم و نعت و وصف و ظهور و بطون و کثرت و وحدت و وجوب و امکان در میان نبود؛ نشان ظاهریت و باطنیت و اولیت و آخریت در اختفا بود. آری حقیقت اطلاقی وجود، در مقام ذات، به هیچ یک از انحای کثرت اتصاف ندارد و تعینات و کثرات، در این مقام مقهور و معدوم‌اند.

پیش از این ایجاد ذات ذوالجلال	کنز مخفی بود در عین کمال
و آن هویت بحر سرپوشیده بود	بر ظهور خویش ناجوشیده بود
شاهد ذات آن نگار پرده در	عاشق خود بود و اندر پرده در
بود هم آیینه هم منظور خود	بود هم گنجینه هم گنجور خود

(صفی علیشاه)

مقام ذات و حقیقت وجود مطلق، دارای اطلاقی است که در برابرش تقیدی نیست و از هر اطلاق و تقیید بالاتر است. عقل چکاد پیمای اوج نورد، در این مرحله بال و پرکنده و حیران و سرگشته است و اندیشه، بیچاره و ناتوان، در هیچ آیینه‌یی متجلی نمی‌شود و مشهود هیچ سالکی از اهل الله نمی‌گردد، و صاحب‌دلان و اولیا از ادراک او عاجزند. غیبی است که اسم و رسم و نشانی ندارد و قابل اشاره نیست. با شبکه و دام هیچ وصفی، و نعتی، و اسمی، و بیانی و ایما و اشارتی آن عنقای مغرب

شکار نشود، حتی این عبارت و بیان نیز در هم می‌ریزد. در این مقام، اقتضای تجلیات و اعتبار تعینات، مجالی ندارند و عبارات و بیانات محو و فانی می‌گردد و به جان اشارات آتش می‌افتد.

گر کسی وصف او ز من پرسد
عاشقان کشتگان معشوق‌اند
بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز
بـرنیاید ز کشتگان آواز

❖

ای برتر از قیاس و خیال و گمان و وهم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر
وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم
(سعدی)

جلوه حق

در ازل پرتو حُسنَت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
(حافظ)

«كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاجَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ»

بهر اظهار است این خلق جهان
کنت کنزاً گفت مخفیا شنو
تا نماند گنج حکمت‌ها نهان
جوهر خود گم مکن اظهار شو
(مولوی: ج ۴، ص ۴۵۷)

تعیّن اول (تجلی و اشراق) (تجلی علمی - غیبی)

تعیّن اول، حضور و شهود ذات برای ذات است؛ نخستین تجلی است که ذات حق، خود به خود بر خویش جلوه نمود؛ نسبت علم و نور و وجود و شهود تحقق یافت. وجود مطلق که ذات حق است، از همه قیود حتی از قید اطلاق مبرا است. این حقیقت بر خود جلوه‌گری دارد و عالم به ذاتش است و این ظهور ذاتی، علم به ذات و ظهور ذات را برای ذات دربر می‌گیرد. از این رو، تجلی احدی ذاتی نامیده می‌گردد. تعین اول، تعین علمی است که مبدأ همه تعینات است. پس علم ذات بذات که از آن به «تجلی حق بذاته» تعبیر می‌رود، تعین اول است. تعین اول، تعین کلی است که همه تعینات کلی و جزئی ازلی و ابدی را دربردارد. علم حق به تعینات نامتناهی،

عین علمش بذات خود است. توجه ذات حق به کنه غیب هویت وجود، تعین است. این تجلی، نسبت علمیه نام می‌گیرد، که ظهور ذات حق بر خود و برای ذات خود، بدون اعتبار غیر و غیریت است و این ظهوری است علمی - غیبی. اول تعینات، حقیقت وجود حق است به اتصاف وحدت حقه حقیقیه که فوق آن مقام لاتعین و بی‌نشانی است. حقیقت حق با این تعین، از مقام غیب الغیوب و بی‌نشانی ممتاز می‌گردد. تمیز ذات را در هر مرتبه‌یی از مراتب، (تعین) و (تجلی) و (تنزل) گویند. تعین اول، وحدتی صرف و قابلیت محض است که بر همه قابلیت‌ها اشتمال دارد. وحدت حقیقی که عین تعین اول است و سرمنشأ احدیت و واحدیت است که کثرت در آن مستهلک و وحدت معتبر است، دو اعتبار دارد. اعتبار نخست، سقوط همه اعتبارات در او است. با این اعتبار، ذات (احد) نامیده می‌شود. متعلقش بطون ذات و اطلاق و ازلیت او است. بنابراین، نسبت اسم (احد) به سلب شایسته‌تر از نسبتش به ثبوت و ایجاب است. اعتبار دوم، ثبوت اعتبارات نامتناهی برای او است که مستهلک و مندرج در مرتبه اول از مراتب ذات‌اند. (اجنه اشیا در مشیمه مشیت اولی) اندماج دارند و متمایز نیستند. که در لسان عرفا، از آنها به (شئون ذاتیه) و «حروف عالیات» و «حروف اصلی» و «حروف علوی» و بعد از اعتبار تمایز، به «اعیان ثابته» و «حقایق ممکنه» تعبیر می‌رود. و ذات با این اعتبار، (واحد) نام می‌گیرد که اسم ثبوتی است و سلبی نیست. متعلق این اعتبار، ظهور ذات و وجود و ابدیت او است. حق تعالی در مقام تعین اول، همه حقایق را به نحو کثرت در وحدت شهود می‌نماید که شهود «مفصل در مجمل» است. عبدالرحمان جامی، شاعر عارف پرآوازه، در کتاب نقد النصوص (فصل اول، ص ۳۴) تعین اول را از سر ذوق و با شم عارفانه چنین نگارگری می‌کند: «شاهد خلوتخانه غیب هویت، خواست که خود را بر خود جلوه دهد: اول جلوه‌یی که کرد به صفت وحدت بود. پس اول تعینی که از غیب هویت ظاهر گشت، وحدتی بود که اصل جمیع قابلیت‌هاست، و او را ظهور و بطون مساوی بود. و به اعتبار آنکه قابل ظهور و بطون نیز بود، احدیت و واحدیت از وی متنشئ شدند.»

حقیقت محمدیه اکمل، تعین اول

چون ذات حق، متصف به وحدت حقه حقیقی است، با این اعتبار، مقتضی تعین اول است. تعین اول، تجلی و شهود ذات برای ذات است. در این تعین اسمای چهارگانه: علم، نور، وجود و شهود جلوه‌گر آمدند که عرفا از آنها به مفاتیح غیب تعبیر می‌کنند. علم به ذات، عبارت از ظهور و وجود، عبارت از وجدان است و نور، پدیدار آوردن آنچه در غیب است و شهود، حضور ذات برای ذات است. نسبت علم، عالمیت و معلومیت را مقتضی آمد و نور مستلزم ظهور و ظاهریت و مظهریت است، و وجود و شهود، سر منشأ احدیت و موجودیت و شاهدیت و مشهودیت جلوه می‌کند و همچنین ظهور لازمه نور و مسبوق به بطون است. بطون، نسبت به ظهور، تقدم ذاتی دارد. پس اسم اول و آخر و ظاهر و باطن، تعین یافته است. حضرت حق، در این مقام احدیت و تعین اول که تجلی ذات برای ذات است، همه اسما و صفات و کمالات و جمله معلول‌ها و مظاهر و صور و حقایق و شئون را به نحو وحدت در کثرت و مفصل در مجمل به اجمال وجودی و وحدت و بساطت ذاتی به طور کامل مطلق نه با تعین، شهود می‌نماید که شهود علمی ذاتی است.

علم ذات به ذات، علم به کمالات ذات در مرتبه احدیت است. چون اعیان ثابت، صور و مظاهر اسمای الهی اند و اسمای الهی، به اعتبار وجود، عین وجود صرف‌اند؛ اعیان نیز، به تبعیت اسما و صفات، عین وجود بحت‌اند. پس علم به ذات، عین علم به شئون ذات است. در این مرتبه، وجدان ذات، ذاتش است در ذات به اعتبار اندماج و استهلاک اعتبارات و احدیت در آن، پای کثرت و تمیز و غیریت در میان نیست. جملگی در این مقام، غرقه در دریای وحدت‌اند.

حضرت حق در مرتبه احدیت در آینه بسیط مبسوط ذات قدوسی، همه شئون ذات را از حیث نزول و عروج و دنیا و آخرت یکباره مشاهده می‌کند؛ چنان‌که مکاشف در هسته، برگ‌ها و شاخه‌ها و شکوفه‌ها و عروق و ثمره و نخل را شهود می‌نماید.

ای برون از وهم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من

در عرف عرفا و اهل کشف و ذوق، از تعین اول و مقام احدیت با القاب و عناوین و اصطلاحات متعدد تعبیر می‌رود. مقام احدیت را «تجلی اول»، «غیب جمع و وجود»، «برزخ البرازخ کبری»، «قابل اول»، «مقام اوادنی»، «مقام جمع الجمع»، تمام حقیقت «انسان کامل مکمل محمدی» و مقام «جمع بین قرب فرایض و قرب نوافل» بی‌تقیّد به یکی از این دو، و «احدیت لابشرط» گویند که مرجع همه آنها یکی است که تجلی ذات به ذات است و اول تعینی که حقیقت ذات به خود می‌گیرد.

تجلی حبّی (هنگامه عشق)

چون حق تعالی وجود مطلق و همه هستی است، همه جمال و کمال است در تجلی احدی ذاتی که شهود ذات به ذات و تعین اول است، ذاتش را با همه شئون و اعتباراتش و با احکام و لوازم و همه صور و مظاهر معنوی و روحانی و مثالی و حسّی اش و متبوعات و توابع آن، از حیث جنس و نوع و شخص و بدء و عود و نزول و عروج و دنیا و برزخ و آخرت، به نحو وحدت یکباره شهود می‌نماید که این شهود ذات، مستلزم کمال اسمایی است که مندرج و نهفته در ذات است. از این تجلی، تجلی دیگری منبعث می‌شود که تجلی حبّی است و رقیقه عشقی و حبّی بین آن دو کمال ذاتی و اسمایی در حضرت احدیت ذاتیه پدیدار می‌گردد و اثر آن به حقایق و شئونات و کمالات و آثار نهفته در بطون و غیب ذات سرایت می‌کند و دست از طلب برنمی‌دارند که از اختفاء به ظهور آیند. پس ذات حق تعالی به همه شئون و اسما و صفات و حقایق فاعلی الهی خود و همه مظاهر و رقایقشان که اعیان ثابته قابل هستند، تجلی می‌کند و با فیض اقدس در حضرت و احدیت ظهور می‌یابند و با تمیز و تفصیل مفهومی و کثرت علمی متمایز می‌گردند. در ازل، پرتو حسنش از تجلی دم می‌زند، عشق، پیدا شده آتش به جان همه عالم درمی‌افکند.

ذات حق تعالی، عشق و عاشق و معشوق است

حضرت حق بزرگ‌ترین مبتهج و خشنود به ذات خویش است، چون همه هستی همه جمال و همه کمال است؛ در مقام احدیت که ذاتش بر ذات خود متجلی است

همه جمال و کمالش را شهود می نماید و نظاره گریزی کامل خویش است. حضور حُسن تمام و کمال کامل و ادراک و ابتهاج بدان عشق است؛ چون در آن مقام، جز ذات حق و شئون ذاتی او چیزی نیست. پس عشق، عین ذات او است؛ در این مرتبه، عشق و عاشق و معشوق حضرت حق است و بس. هرچه هستی و وجود کامل تر، جمال و حسن افزون تر، و هرچه جمال و کمال متعالی تر، عشق شدیدتر است. وجود حق تعالی تام و فوق تمام است، عین زیبایی و کمال نامتناهی است. پس عالی ترین عشق و عاشقی و معشوقی در ذات او تحقق دارد. عشق به ذات، مستلزم عشق به لوازم و شئون و آثار ذات است. بوعلی سینا در کتاب شفا در مبحث اراده «الهیات بالمعنی الاخص»، پس از اقامه براهین بر اراده حق و اثبات آن و بیان اینکه اراده حق خشنودی به ذات و ابتهاج به نظام هستی است؛ این عبارت متقن و زیبا را مرتسم می سازد: «أنه تعالی اعظم عاشق و اعظم معشوق».

تجلی اول، حقیقت روح اعظم محمدی

تعیین اول و تجلی نخست و مرتبه احدیت و هاهوت، پرتو ذات ایزدی و نور مبین احمدی و روح اعظم محمدی و مرتبه تمام حقیقت محمدیه است. فروغ عشق و ظهور حق است. ذات احدیت به اعتبار تعیین اول حقیقت محمدی است. اول متعین در مراتب الهی، حضرت احدیت جمع است که بالای آن، جز مقام غیب الغیوب و عنقای مغرب و کنز مخفی و وجود صرف و بحت حق و لاتعین نیست. حضرت احدیت جمع که اعلا است ولایت مطلقه الهیه محمدیه است و ادنای آن که واحدیت است، رسالت او است. از این دو وجه به احدیت و واحدیت تعبیر می رود. جهت ولایت، جهت حقی و وجوبی است؛ و جهت نبوت و رسالت، خلقی و امکانی است. ولایت، باطن نبوت است. خواجه محمد پارسا در شرح فصوص الحکم (ص ۲۹)، در اشعه بارش عرفان، خامه را به نقشبندی می گمارد و چنین می نگارد: «حق جلّ و علا - چون از ذات خود به ذات خود تجلی فرمود، جمیع اسماء و صفات خود، در ذات خود مشاهده کرد. خواست مجموع را در

حقیقتی چون مرآت مشاهده فرماید، حقیقت محمدی را که انسان کامل بود ایجاد کرد در حضرت علم خود، و به نظر لطف در وی نگریست، و حقایق عالم را به طریق اجمال بدید؛ و باز در حضرت عین که عالم شهود است او را و آنچه تبع وجود او بود - از حقایق عالم - وجودی مفصل بخشید؛ پس جمله اعیان ثابت گشتند، و وجود محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عین اول بود که «اول ما خلق الله نوری». اینجا بدانی که چرا انسان کامل همچو انسان عین آمد، که همه بدو دیده شد، و او سبب وجود همه گشت. از مقام محمدی که جامع میان احدیت و واحدیت است، به مقام «ختم نبوت» تعبیر می‌کنند. حضرت احدیت ذاتی و مقام تعیین اول که بدان «حقیقت محمدیه» و «طامه کبری» و «مقام اوادنی» و «افق اعلی» اطلاق می‌کنند؛ شهودگاه جمعی احدی الهی و اول مجلای غیبی و جویی برای حقایق آیات حق و بدایع حکمت او است که در غیب الغیوب و عنقای مغرب وجود و هویتش نهفته‌اند و اندراج دارند و مستهلک‌اند. این مرتبه، مرتبه علم احدی ذاتی جمعی قضایی است که به وحدت حقی حقیقی‌اش، عقل بسیط اجمالی قرآنی نسبت به جمیع حقایق الهی و اسمایی و صفاتی و مظاهر امکانی و رقایق اکوانی آنها برای حق تعالی است. که هیچ چیز از شعاع علمش بیرون نیست. در این مرتبه، حضرت حق ذاتش را با ذات خود مشاهده می‌کند و به تبع شهود ذات خود، کمالات ذاتش را به نحو احدی جمعی بسیط، شهود می‌نماید که از کثرت تعیینات و تعدد مفاهیم اسما و صفات، منزّه و مبرا است.

اسرار کمال جاودانی می‌گفت
با خود به زبان بی‌زبانی می‌گفت

دی عشق نشان بی‌نشانی می‌گفت
اوصاف جمال خویشتن بی‌من و تو



فیض اقدس (تعیّن ثانی)

رقیقۀ عشقی و حبّی و عشق به ذات و حبّ معرفت اسما و صفات باعث گردید که حضرت حق با رحمت عامّه، تجلی کرد و با این ظهور، اسما و صفات و اعیان ثابت از حضرت هاهوت و مقام احدیت و تعیین اول و اختفای کامل بیرون آمده، در

حضرت لاهوت و واحدیت و جلاء، وجود علمی یافتند. این مرتبه، تنزل ذات از تعین اول به تعین ثانی است که مرتبه دوم ذات است. در این مرتبه، اشیا با صفت تمیز علمی پدیدارند. از این رو، این مرتبه را «عالم معانی» خوانده‌اند و این تجلی، «فیض اقدس» نام گرفت. مرتبه احدیت ذاتیه، منبع فیضان اعیان و استعدادهای آنها در حضرت علمیه است. تعین اول، مرتبه جمع و اجمال است و این جمع و اجمال، دارای تفرقه و تفصیل نسبی است که «تعین ثانی» است. فیض اقدس از مقام احدیت، نشأت می‌گیرد. این بعد از تعین اول، جامع میان وحدت و کثرت و اجمال و تفصیل است. تجلی حق تعالی با فیض اقدس، برای اظهار اعیان ثابته و حقایق علمیه از خفای مطلق و کنز مخفی به مقام تقدیر و تفصیل علمی است؛ یعنی اعیان ثابته و حقایق علمی با فیض اقدس از حضرت احدیت و بطون ذات در حضرت واحدیت و مقام جلاء نمودار شدند. از حضرت واحدیت و تعین ثانی، به مقام جمع و حضرت عمائیه و برزخیه ثانیه و مقام قاب قوسین و رحمت و صغیه و حقیقت محمدیه بیضائیه و به مثل این‌گونه القاب تعبیر می‌رود. حضرت حق با تجلی اعلای آنفس و فیض اقدس، در این مرتبه، مفاهیم اسما و صفات و رقایق آنها را که به ماهیات و اعیان ثابته معروف‌اند؛ به ظهور رسانید. در این مقام، حق تعالی ذاتش را با صور اسما و صفاتش با شهود علمی قدری تفصیلی مشاهده می‌فرماید که به همه چیز احاطه دارد. این مرتبه را شهود مفصل در مفصل نامند. در این مرتبه اسما و صفات از ذات و از یکدیگر تمیز دارند و همچنین لوازم آنها، اعیان ثابته از هم ممتازند. البته این تمیز به حسب مفهوم است نه مصداق و وجود. پس مراد از فیض اقدس، حصول اعیان ثابته و استعدادهای اصلی آنها در علم باری تعالی است، فیض اقدس از شوائب کثرت اسمایی و نقایص حقایق امکانی بری است و تجلی حبی ذاتی است که موجب وجود اشیا و استعدادهای اصلی آنها در حضرت علمیه است. تجلی و ظهور تفصیلی صفحه وجود حق با همه کمالات و صفات و مظاهر آنها در این مقام واحدیت است.

مقام واحدیت را حضرت علمیه گویند که حضرت اعیان ثابته است. اعیان ثابته

مظاهر اسما و صفات اند. از این رو، اعیان همانند کالدها و ابدان برای اسما و صفات به شمار می‌روند. اسما و صفات به مثابه ارواح برای اعیان ثابت‌اند، چنان‌که اعیان خارجی به منزلت ابدان برای اعیان ثابت‌اند و اعیان ثابت همانند ارواح آنان‌اند. عرفا مظاهر را چه کلی باشند و چه جزئی «اعیان ثابت» گویند. حکما از کلیات مظاهر به «ماهیات» و از جزئیاتشان به «هویات» تعبیر می‌کنند. پس فیض اقدس، ظهور حق سبحان است در حضرت علم، بر خودش به صور اعیان و قابلیت‌ها و استعدادهای ایشان. ذات واجب را با لحاظ تعینی از تعینات، صفت یا اسم گویند. هر یک از اسما و صفات، مانند عالم و قادر، مظهر خاصی را اقتضا می‌کند. مظاهر به تبع اسما و صفات به حصول می‌پیوندند. اسمای حق، مظاهر می‌طلبند و صور مظاهر جوایب اسماء‌اند که آنها را به منصفه ظهور برسانند. هر یک از اعیان ثابت به لسان استعداد، طالب ظهور خلقی و وجود خارجی‌اند؛ چون حق تعالی جواد علی‌الاطلاق است، با تجلی به فیض مقدس به هر یک به اندازه قابلیت و استعدادشان هستی می‌بخشد.

فیض مقدس

فیض مقدس، صورت و تعین فیض اقدس است، و تجلی شهودی وجودی است و ظهور حق، در اعیان امکانی است. با این تجلی، هر عین ثابت و ممکن و ماهیتی، به وجود خاص خارجی خود دست یافت و موجود گردید و غلغله هستی و حیات در جهان پیچید. حضرت حق، عالم غیب و شهادت و دنیا و عقبی را با این تجلی به برتو وجود منور گردانید و به همه موجودات افاضه هستی فرمود. با فیض مقدس، نور وجود را بر هیاکل قابل‌های ممکنات بسط داد و ظلمت عدم عینی را از اعیان ثابت‌ه طرد کرد و از خفای علم، به عین آورد. با فیض مقدس و با این افاضه فیض الهی نوری، سموات ارواح و اراضی اشباح شمشعه یافت و هر عین ثابتی، بر حسب قابلیتش، از آن بهره‌ور گردید و نصیب گرفت. از فیض مقدس، در عرف عرفا، به «نفس رحمانی» و «حیات ساری در دراری و ذراری» و «حق مخلوق به» و «مشیت

ساریه» و «رحمت واسعه» و «حقیقت محمدیه» و «کلمه کن وجودی» و «وجود منبسط» و «رق منشور» و «هبای منشور» تعبیر می‌رود.

عوامل کلی و حضرات خمس الهی

فیض منبسط مقدس که روح محمدی و دُرّه بیضا و خورشید درخشان اشعه بار به اقالیم اشباح و آفاق ارواح و رحمت رحمانی و حق مخلوق به مشیت و حیات ساری در همه حقایق و هستی‌ها است به مفاض و مرتبط به نیست، عین فیض و ربط است و به ذات خود مجعول و اشیا و حقایق به جعل او مجعول و موجودند. چنان‌که در آیینۀ حدیث جلوه‌گر است: «خلق الله الاشياء بالمشیة، والمشیة بنفسها». فیض اقدس، مغایر با مفیض نیست. همچنین فیض مقدس، فیض اقدس، تجلی حبی ذاتی است که موجب وجود اشیا و استعدادهای آنها در حضرت علمیه، سپس عینیه است. فیض مقدس، تجلی اسمایی است و آنچه را که استعدادهای اعیان ثابتۀ اقتضا می‌کرد در خارج به منصه ظهور می‌رسانید. با فروزش و تابش این تجلی، عدم ذاتی از همه ممکنات، طرد گردید، چنان‌که در حدیث رخ می‌نماید: «خلق الله الخلق فی الظلمة ثم رش علیها من نوره». حضرت حق با فیض مقدس و نور ذات و صفاتش، سینه ظلمت عدم را شکافت و پرتو هستی به همه ممکنات تافت. برحسب گنجایش استعدادات به قدر قابلیت، موجود است از آن فروغ یافت و اشراق حق بر ماهیات جبروتی و ملکوتی و ناسوتی تأییدن گرفت و نفس رحمانی وزید و صبح ازل دمید: «والصبح اذا تنفس». (تکویر ۸۱/۱۸)

جامی عارفانه خوش می‌سراید:

چو بندی در سر از روزن برآرد	پری رو تاب مستوری ندارد
تجلی کرد بر آفاق و انفس	برون زد خیمه ز اقلیم تقدس
به هر جا خواست از وی گفت و گویی	ز هر آینه کآن بنمود رویی
ز گل شوری به جان بلبل افتاد	از آن لمعه فروغی بر گل افتاد
به هر کاشانه صد پروانه راسوخت	رخ خود شمع ز آن آتش برافروخت

فیض مقدس، نفس رحمانی، وجود منبسط با وحدت و بساطت خود دارای

مراتبی است که از آن، عوالم کلیه خمس الهیه به حصول می پیوندد. عوالم کلیه و حضرات اصلیه خمس از این قرارند: عالم اعیان ثابتة که عالم غیب مطلق است، و عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک ناسوت و عالم انسان کامل. عالم اعیان ثابتة، عالم لاهوت است و در عرف عارفان، (مقام واحدیت) و حضرت اسما و صفات و علم تفصیلی، و نشأت اعیان ثابتة نام دارد. عالم جبروت در لسان اهل الله، به «عالم امر» و «عقول طولیه» و «عالم قضای جمعی قرآنی» و به «عالم قضای جمعی تفصیلی فرقانی» اطلاق می شود. عالم ملکوت، در قبال عالم جبروت و عالم لاهوت، مطلق عالم غیب است و به عالم «نفوس مجردة» و «مثل معلقه» ملکوت گویند. عالم ملک، عالم خلق و شهادت و جهان ناسوت و عالم طبیعت است. انسان کامل، جهان جامع و علت غایی ایجاد عالم است.

صادر اول: (الواحد لا یصدر عنه الا الواحد)

از یکی جز یکی پدید نمی آید. به حکم آیات کریمه قرآن و سخنان پاک حضرت سبحان که می فرماید: «و ما امرنا الا واحده» (قمر ۵۴/۵۰) «قل کل یعمل علی شاکلته» (اسراء ۸۴/۱۷). و به موجب اخبار و احادیث وارده از پیامبر و ائمه و کلام متقن و مبرهن حکما و گفتار آغشته به کشف و شهود عرفا که بیان می دارند: «فعل کل فاعل مثل طبیعت» و «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» و «ان الشی لا یصدر عنه و لایثمر ما یضاده و بیانیه علی الاختلاف ضروب الاثمار و انواعه المعنویة و الروحانیة و المثالیة و الخیالیة و الحسیة و طبیعة» «فعل کل شیء، لابدان یكون مثل طبیعة» و به ضمیمه «لا تکرار فی التجلی»، نخستین صادر از مبدأ کل باید واحد باشد. نخستین صادر از ذات احدی و اولین جلوه رخسار سرمدی و نخستین تجلی عینی، نور پاک مبین محمدی است که فیض اقدس و مقدس است و به مقتضای «اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد (ص)» عترت طاهره او است که با آن نور متحدند. انسان کامل ختمی محمدی و اهل بیت او واسطه در فیض وجودند. مقام ولایت کلیه، حقیقت محمدیه است که مقام ربط اشیا و کثرات به حق است؛ تجلی ذاتی و

صفتی و فعلی حق و حقیقت همه حقایق از طور خاتم انبیا محمد (ص) و خاتم اولیا (حضرت ولی عصر مهدی موعود در آخر زمان) است.

حقیقت محمدیه، اصل حقیقت هستی، و عین هر شاهد و مشهود سر آغاز موجودات و ادلّ دلایل بر هستی ذات است؛ سرچشمه انوار ازلی و منتهای عروج کمالی است، چنان که مبدأ المبادی است و غایة الغایات است؛ در هر نشأه از نشأت به تعین مخصوصی متعین و در هر عالمی از عوالم به امتیاز دیگر ممتاز است. آن وجود پاک از جهت فاعلیت، پدر روحانی موجودات جلوه گری می کند و از جهت قابلیت فیض که جنبه نفسی است، مادر عالم امکان به شمار می رود. در مقام فاعلیت، مثل اعلای الهی و در مرتبه قابلیت، ماده المود و هیولای عالم نامتناهی است؛ روح مجرد ارواح و پرتو اشباح است؛ طلوع صبح غیب است که سینه ظلمات شبهات و ریب را می شکافد؛ مظهر و اصل اسمای حق و رحمت رحمانی او بر جهانها است؛ دارای مقام محمود و صاحب لوائی حمد است. عرفا برای وجود، غیر از معنی هستی، اصطلاح مخصوصی به کار می برند. محقق شریف علی بن محمد جرجانی در رساله تعریفات گوید: «الوجود فقدان العبد اوصاف البشریة» محیی الدین عربی در رساله اصطلاحات فتوحات گوید: «الوجود وجدان الحق فی الوجد» (هستی، یافتن حق در وجد است). منظور از این لفظ آن است که سر آغاز در هستی و نخستین صادر از حضرت حق، حقیقت محمدیه است، وجود منبسط و اصل هستی او است.

صدر المتألّهین شیرازی در باره این آیه کریمه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب ۵/۳۳)، (پیغمبر اولی و سزاوارتر به مؤمنان از خود آنها است) می گوید: برای اینکه او اصل وجود است و مؤمنان در مقام محمود، تابعش هستند. شریف جرجانی گوید: حقیقت محمدیه عبارت است از ذات با تعین اول که اسم اعظم است. حقیقت محمدیه و نفس رحمانی و فیضان و سریان آن در همه ممکنات و موجودات، در آینه تمثیلی مرتسم می گردد. مایه و ماده المود حروف و کلمات که محور تفهیم و تفهم و عناصر سخن اند عبارت از یک هوای تنفسی است که از فضای حلق بیرون می تراود و به مخارج هر یک از حروف عبور می کند؛ در هر مخرجی از

مخارج معین، حرفی از حروف تهجی به وجود می آید و هر حرفی هیأت و شکل مخصوصی به خود می گیرد که ما به الامتیاز او است. به واسطه این امتیازات گوناگون، از آن ماده واحد حروف متعدد به جلوه در می آید. اگر از سر تدقیق و تحقیق بنگریم، همه این حروف مختلف که در اشکال گوناگون جلوه گرند، همان هوای تنفسی است که بر اثر اختلاف مخارج و عروض شکل های گوناگون، اسامی و تمیزات متعدد یافته اند. نخستین صادر از حق تعالی و مبدأ اعلی، همانند آن هوای تنفسی، حقیقت منبسطی است که آن را «ظل ممدود» و «وجود منبسط» و «نفس رحمانی» خوانند.

به مثابه هوای تنفسی، بر کوجه های ماهیات مختلف ممکنات عبور کرده و بر حسب استعداد آن ماهیات و اعیان، در هر معبری از معابر به شکلی درآمده و در هر مرتبه بی از مراتب تعینی به خود گرفته است. اگر فیض مقدس و حقیقت محمدی را متعین با این تعینات بنگریم و حقیقت را عین تعین بگوییم، درست است؛ چنانکه حروف تهجی، به یک اعتباری، عین هوای تنفسی است، شاهد و مشهود با این لحاظ، اتحاد دارند،

رَقُّ الزَّجْجَاجِ وَ رَقَّتِ الْخَمْرُ فَتَشَابِهًا فَتَشَاكُلُ الْأَمْرِ

فَكُلًّا نَمَّا خَمْرٌ وَ لَا قَدْحٌ وَ كَلَامًا قَدْحٌ وَ لَا خَمْرُ

از صفای می و لطافت جام به هم آمیخت رنگ جام و مُدام

همه جام است و نیست گویی می یا مُدام است و نیست گویی جام

حقیقت محمدیه، مظهر اسم رحمان است و همه جلوات مراتب موجودات از مراتب تجلی و فیض باری او است. از این رو، حق تعالی می فرماید:

«و ما ارسلناک الاّ رحمة للعالمین.» (انبیاء ۲۱/۱۰۷). به عبارت دیگر، حقیقت محمدی که صورت ذات، با تعین اول است؛ محاذی کامل آفتاب ذات است. شعشعه پرتو ذات به هیچ واسطه بر وی می تابد و از آن آینه تابناک، نور وجود به سایر حقایق که در ظلمات امکان اند انعکاس می یابد.

مظهر اسم اعظم الهی

چنانکه بیان گردید، حقیقت حق و وحدت حقه حقیقی است، وجود مطلق و هستی صرف است و غایت نشان از او بی نشان است. حقیقت حق با این اعتبار در بطون

محض است که آن را غیب مطلق خوانند و خفای او به اعتبار صرافت و اطلاق ذات است و ظهور به اعتبار ظاهر و تعینات. یعنی این حقیقت به اعتبار ظهور در غیر، با حفظ مقام باطن و غیب ذات و بدون اینکه کثرت در ذات او عارض گردد، به ظهور متصف می‌شود. کثرت حقیقی به اعتبار ظهور و تجلی در خارج، تحقق می‌یابد. وحدت حقیقی، مقام بطون و کثرت ناشی از تجلی و ظهور است. مقام بطون، وجود حق و مقام ظهور آن، خلق است. مقام بطون و غیب وجود حق مشتمل بر غیب مطلق و مقام ذات و مرتبه احدیت و واحدیت است. در مقام احدیت، هیچ‌گونه امتیاز علمی و عینی نیست. در مقام واحدیت که نخستین تجلی علمی است، برای هر یک از اسمای الهی یک‌نوع صورت علمی که در اصطلاح حکما، ماهیات و در عرف عرفا، (اعیان ثابته) گویند؛ پدیدار آمد و امتیاز علمی در اسمای الهی به حصول پیوست. بعد از این تعین علمی، پای تعین عینی و امتیاز خارجی به میان آمد و هر اسمی را مظهری به منصف ظهور و بروز رسید.

همه موجودات متحقق امکانی مظاهر اسمای الهی اند و اسمای الهی مربی و ارباب مظاهر متحقق در خارج اند. هر یک از مظاهر، در تحت مربوبیت اسمی قرار دارند که در خود آنها متجلی است. موجودات مربوب و مظهر اسمای حق و اشعه و تجلیات جمال مطلق اند. هر یک از موجودات مظهر اسم مخصوصی هستند و حقیقت محمدی که اشرف همه موجودات است، تحت مربوبیت اسم جامع الهی و مظهر اسم اعظم الهی است؛ عین فیض اقدس و اسم اعظم است؛ در مقام واحدیت، در همه اسما تجلی دارد و به اعتبار وجود عینی، در همه مظاهر متجلی است. بنابراین، حقیقت محمدی به ربوبیت مطلقه مربی همه عوالم وجود از عنصری و مثالی و مراتب روحی و عقلی است. حقیقت کلیه محمدیه رب همه مظاهر است. حضرت حق در حقایق امکانی و ممکنات، از راه عین ثابت محمدی و اولیا و تابعان او متجلی است. حقیقت محمدی که مظهر اسم اعظم است، به اعتبار اتحاد ظاهر و مظهر عین اسم اعظم است؛ منبع فیض وجود و تجلی‌گاه حق است و از او فیض به همه موجودات می‌رسد. چنان‌که در آیات کریمه قرآن جلوه‌گری دارد:

«هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله» (فتح ۲۸/۴۸) همه عوالم اشباح و ارواح پدیده تجلی او است. حقیقت محمدی نسبت به اشیا و مظاهر اسما، احاطه قیومی و ربوبی دارد و سریان هویت او در مظاهر همه انبیا و اولیا است و خاتمیتش نسبت به رسل قبل از خود، از خواص مقام و مرتبه ولایت کلیه او است. پس نبوت و ولایت او خاتم نبوت و ولایت همه انبیا و اولیا است. ولایت مطلقه، مثل نبوت مطلقه و عامه و کلی، به او ختم می شود؛ اما ولایت خاصه و امامت تابع ولایت مطلقه است؛ به ابدیت حق، مستدام است. ولایت جنبه الهی است و باطن نبوت است و نبوت جهت خلقی است. ولایت منقطع نمی شود و نبوت انقطاع می پذیرد. حضرت پیامبر دو جنبه نبوت و ولایت را توأمان دارد. جنبه ولایت پیوستگی به حقیقت الهیه و غرقه شدن در او است؛ چه ولایت از ولی گرفته شده به معنی قرب است. از این رو، ولی حبیب نامیده می شود و رسول الله حبیب الله است. پرتو تجلیات ازلی، بر آئینه وجود ولی تابش دارد. جنبه نبوت تبلیغ است و پیامبر اسلام راهنمای مردم به سوی خداپرستی است. مظاهر کامل ولایت دوازده امام اند که جانشینان پیغمبر اسلام اند و بعد از پیامبر اسلام، در نشر و اشاعه حقایق قرآن و احکام دین و حفظ آن، نقش عمده و پراهمیت دارند. بعد از رحلت خاتم انبیا (ص) که (قوه مؤسسه و مقننه) است، مردم به نیروی ولایت که (قوه مبقیه) است نیاز مبرم دارند. کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنند سرانگشت و صفحه بشمارند

واجب آید چون که آمد نام او	شرح رمزی گفتن از انعام او
این نفس جان دامنم بر تافتست	بوی پیراهان یوسف یافتست
من چه گویم یک رگم هشیار نیست	شرح آن یاری که او را یار نیست
هرچه گویم عشق را شرح و بیان	چون به عشق آیم خجل باشم از آن
شرح این هجران و این خون جگر	این زمان بگذار تا وقت دیگر

کتابنامه

- آشتیانی، مهدی. - اساس التوحید. ج ۲. تهران: مولی.
- _____ . - تعلیقه رشقیه علی شرح منظومه السبزواری. ج ۲. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- _____ . ۱۳۵۲. تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری. به اهتمام عبدالجواد فلاطوری و مهدی محقق. تهران.
- آشتیانی، سید جلال الدین. ۱۳۶۵. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم. ج ۲. تهران: تبلیغات اسلامی.
- _____ (مصحح). - رسائل قیصری.
- الهی قمشهای، محیی الدین مهدی. ۱۳۶۳. حکمت الاهی. ج ۶. تهران: اسلامی.
- پارسا، محمد بن محمد. - شرح فصوص الحکم. تصحیح جلیل مسگر نژاد. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جامی، عبدالرحمان. - لوائح. به کوشش محمدحسین تسبیحی.
- _____ . - نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص. با مقدمه و تصحیح و تعلیقات و بلیام چیتیک و با پیشگفتار سید جلال الدین آشتیانی.
- حافظ، شمس الدین محمد. - دیوان.
- حسینی تهرانی، محمدحسین. - مکاتیب حکمی و عرفانی، به ضمیمه تزییلات و محاکمات علامه طباطبائی. تهران: حکمت.
- خلخالی، محمدصالح. - شرح مناقب محیی الدین عربی. به اهتمام سید جمال الدین. تهران: تکیه خاکسار.
- خوشنویس (عماد)، احمد. ۱۳۵۹. فضایل علمی و اخلاقی حضرت علی بن موسی الرضا (ع). ج ۲. تهران: عطایی.
- سبزواری، هادی بن مهدی (ملا). - اسرار الحکم. تهران: مولی.
- سعدی، مصلح بن عبدالله. - بوستان. تهران: جامع علوم انسانی.
- صدرالدین قونیوی، محمد بن اسحاق. - مصباح الانس. با تعلیقات میرزا هاشم اشکوری و حسن زاده املی.
- صفی علیشاه، محمدحسن بن محمدباقر. -
- فاضل تونی، محمدحسین. - تعلیقه بر فصوص. ج ۲. تهران: مولی.
- قرآن.
- لاهیجی، محمد. ۱۳۶۶. شرح گلشن راز. ج ۳. تهران: محمودی.
- مولوی، جلال الدین محمد. - مثنوی معنوی.
- هیدجی (حکیم)، محمد. - دیوان (مغنی).



پروفیسر شہناز گل خان
پروفیسر شہناز گل خان

پرتال جامع علوم انسانی